

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خطبه جمعه ای

که حضرت امیر المؤمنین سیدنا میرزا مسرور احمد ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز

خليفة پنجم حضرت مسیح موعود و امام مہدی علیہ السلام

در 07 اوت 2015 مصادف 9 مرداد 1394

در مسجد بیت الفتوح موردن لندن

ایراد فرمودند.

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله. أما بعد فأعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

هنگامی که رویدادهای اصحاب حضرت مسیح موعود علیه السلام را می خوانیم یا گوش می دهیم در آنها سرشت پاک، جستجو برای شناخت صداقت، فداکاری جان و مال و عشق شان به حضرت مسیح موعود علیه السلام طبق ملاک و مذاق شان، را ظاهر و باهر می یابیم. خلاصه اصحاب 'الآخرین' هستند که تلاش داشتند حق ملحق شدن به اولین را ادا کنند. هر یک از آنان راه و روش خودش را داشت و کسانی که با اینان در ارتباط بودند، چیزهای زیادی از آنها یاد گرفتند.

حضرت مصلح موعود خودشان نیز صحابی حضرت مسیح موعود علیه السلام بودند و شخصاً اصحاب دیگر را می شناختند لذا هنگامی که ایشان رویدادهایی مربوط به آنان را تعریف می کنند و از آن استنتاج می کنند، در آن استنتاج پند و نصیحت بسیار تاثیر گذار می باشد. گاهی اوقات ما یک بُعد رویداد را در نظر می گیریم اما هنگامی که تأمل و تعمق می نماییم، ابعاد دیگری را نیز پیدا می کنیم و همان رویداد در رنگ های مختلف موجب نصیحت می گردد. مثلاً رویدادی متعلق به برهان الدین جهلمی است. رویداد

بیعت شان را حضرت مصلح موعود رضی الله عنه به شیوه خودشان بیان کردند. حضرت مصلح موعود با ذکر رویدادِ اولین ملاقاتِ حضرت مولوی برهان الدین با حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند: ” این هم یک لطیفه بود. حضرت مولوی برهان الدین تعریف می کنند که به قادیان آمدم اما حضرت مسیح موعود علیه السلام در گورداسپور بودند لذا آنجا رفتم. در یک طرف خانه ای که حضرت مسیح موعود علیه السلام اقامت داشتند، باغ بود. [مرحوم] حامد علی بر درب خانه نشسته بود، وی اجازه ی ورود به خانه را به من نداد. اما من مخفیانه تا در اتاق حضرت مسیح موعود علیه السلام رفتم، در اتاق را آهسته باز کردم، و دیدم حضرت مسیح موعود علیه السلام پیاده روی می کنند و به سرعت حرکت می کنند. [این رویداد را قبلا نیز چندین بار شنیدیم. حضرت مولوی برهان الدین می افزایند] من فوراً عقب رفتم و متوجه شدم که این فرد صادق است. کسی که با این سرعت پیاده روی می کند، به حتم قرار است که به مقصد دوری برسد به همین خاطر گام های با این سرعت بر می دارد. حضرت مصلح موعود می فرمایند: [حضرت مولوی برهان الدین با آنکه وهابی بودند، اما اینگونه تصور کردند و این بسیار شگفت انگیز است چون معمولاً این افراد خشک و تندرو می باشند.

[الفضل 17 آوریل 1922 ص 6 ک؛ 9 شماره 81]

اکنون ملاحظه بفرمایید؛ خداوند متعال می خواست که حضرت مولوی صداقت را بشناسند، لذا ایشان به فکر دلیلی قرآنی نیفتادند و همچنین به درک دلیلی از روایات هم نپرداختند و خواستار دلیل دیگری هم نشدند. وهابی ها به شدت معتقدند که بعد از حضرت پیامبر ﷺ در وحی و الهام بسته شده است. همچنین اعتقاد دارند که پیامبر و ولی نعوذ بالله بر انسان عادی هیچ فضیلتی ندارند. یعنی به گونه ای که ما و انسان های دیگر هستیم، پیامبران و اولیا نیز انسان می باشند. مختصراً می خواهم این عقیده ی اشتباه را رد کنم چون ممکن است بعضی از پاسخ آن، مطلع نباشند. حضرت مسیح موعود علیه السلام با رد این عقیده، می فرمایند: موجودیت پیامبران همانند باران می باشد، وجودشان پر از نور و جامع خوبی های متعدد است. و برای دنیا موجب برکات می باشد. این تصور که وجودشان مثل انسان های عادی می باشد، ظلم است. ایمان به سبب مهر و محبت به پیامبران و اولیا، تقویت می یابد.

[ملفوظات جلد 5 ص 213 پاورقی، چاپ 1985 م در انگلیس]

و این چیز خاصی است که در اثر مهر و محبت به پیامبران و اولیا، ایمان قوی می گردد. به هر حال سرشت پاک حضرت مولوی برهان الدین، پیاده روی سریع حضرت مسیح موعود علیه السلام را نشانه ی حقانیت تصور کرد. این نظر لطف خداوند متعال بود که حضرت مولوی مورد آن قرار گرفتند، والا خیلی ها هستند که باوجود گوش دادن به دلایل و دیدن نشانه ها ایمان نمی آورند. این هم درست نیست که بگوییم تمام وهابی ها سخت دل هستند. در آفریقا هزاران وهابی اینچنین اند که صداقت حضرت مسیح موعود علیه السلام را قبول کردند و با ایشان بیعت کردند. آنان نیاز وحی و الهام را حس کردند و متوجه شدند که وجود اولیا و پیامبران مانند باران می باشد که با بعثت آنان زمین سرسبز و شاداب می گردد. بنابراین جاری بودن وحی جهت سرسبزی معنوی نیز ضروری می باشد.

سپس ایشان رویدادی عنوان می کنند که متعلق به اخلاق و فداکاری حضرت سیت عبدالرحمان مدارسی است ” .سیت عبدالرحمان مدارس در زمن حضرت مسیح موعود علیه السلام به احمدیه گرویدند . ایشان بسیار مخلص بودند و زیاد تبلیغ می کردند .یک رویدادشان را حضرت مسیح موعود علیه السلام با لهجه ی دردانگیزی تعریف می کردند] .حضرت مصلح موعود می فرمایند [هنگامی که من هم به یاد آن رویداد می افتم، از عمق دلم برای شان دعا می کنم .در اوایل وضعیت مالی سیت عبدالرحمان بسیار خوب بود و فداکاری های مالی بسیاری برای دین می نمودند- .چهار صد -پانصد صد روپیه ماهیانه می فرستادند . متأسفانه تصمیم های نادرستی در تجارت گرفتند و به آن علت، تجارت شان به کلی خراب شد .حضرت مسیح موعود علیه السلام نسبت به ایشان این وحی را دریافت کرده بودند:

قادر ہے وہ بارگاہ جو ٹوٹا کام بناوے

بنا بنایا توڑدے کوئی اس کا بھید نہ پاوے

ترجمه چنین است ” خداوند متعال قادر است که کار خراب شده را درست کند و کار درست را خراب کند، هیچ کسی از اسرار او مطلع نیست“.

هنگامی که این وحی نازل شد، توجه ما تنها به مصراع اول مبذول گشت .و از مصراع اول استنتاج کردیم که تجارت و کسب جناب عبدالرحمان بازسرو سامان می گیرد .و نسبت به مصراع دومی که موضوعش این

بود که ابتدا کسب و کار سرو سامان می گیرد، سپس دوباره خراب هم می شود، هیچ کسی فکر نکرده بود بلکه تصور می کردیم که این یک اصول، تعریف شده است. کسب و کار جناب عبدالرحمان بعد از دو -سه سال سر وسامان گرفت] .یعنی پس از این وحی، کسب و کارشان رونق گرفت و وضعیت شان بهتر گشت] اما باز کسب و کارشان رونق خود را از دست داد و وضعیت تا این حد وخیم شد که حتی گاهی اوقات پول خورد و خوراک هم نداشتند .روزی حضرت مسیح موعود علیه السلام با مهر و محبت عجیبی ایشان را یاد کردند و فرمودند " :عبدالرحمان حاجی الله رکا در اخلاص بسیار پیشرفت کرده است " .آنروز ایشان پانصد روپیه برای حضرت مسیح موعود علیه السلام فرستاده بودند .با توجه به مشکلات شان فردی دو-سه هزار روپیه به ایشان داد تا کار تجارت را دوباره شروع کنند یا مغازه ظرف ها را باز کنند .ایشان از آن مبلغ پانصد روپیه، به حضرت مسیح موعود علیه السلام فرستادند و فرمودند :مدتی است که نتوانستم اعانه ای را بپردازم، لذا غیرتم اجازه نداد که خداوند متعال مبلغی را برایم فرستاد، و از آن برای دین، چیزی اختصاص ندهم .خلاصه اخلاص شان جهت خدمت به دین بسیار پیشرفته بود.

[خطبات محمود جلد 3 ص [542

سپس حضرت مصلح موعود با بیان شرح این که ایشان جهت فداکاری مالی چقدر آرزو داشتند یعنی با چه ولع و اشتیاقی فداکاری می نمودند و تا چه حد به علت عدم توان فداکاری مالی نگران بودند و حال شان چگونه می گشت و درباره این وضعیت با دیگران نیز چگونه درد دل می کردند، می فرمایند :چنانکه ذکر شد، وضعیت مالی شان خراب شد و گاهی اوقات برای غذا هم پول نداشتند و برخی از دوستان کمکشان می کردند .روزی یک فرد غیراحمدی برای حضرت مسیح موعود علیه السلام پول فرستاد و گفت که سیت عبدالرحمان دوست بسیار خوبی است، نسبت به وی حسن ظن دارم و او را بزرگ می پندارم و ایشان را باور دارم .روزی وی را نگران دیدم، هنگامی که علتش را جويا شدم، فرمود :هنگامی که پول داشتم جهت مصارف دین به خدمت حضرت مسیح موعود علیه السلام ارسال می کردم اما اکنون نمی توانم .این سخنانش بر من تاثیر بسیاری گذاشت و من نذر کردم که در آینده سیصد - چهارصد روپیه ماهیانه خدمت شما بفرستم .سپس این فرد غیر احمدی برای حضرت مسیح موعود علیه السلام پول می فرستاد.

حضرت مصلح موعود می فرمایند که یکبار از طرف حضرت سیت پولی بالغ بر سیصد یا چهارصد روپیه رسید. حضرت مسیح موعود علیه السلام هنگامی که حواله پول را دیدند، فرمودند: این حواله پول از طرف سیت عبدالرحمان است اما وضعیت مالی شان بسیار وخیم است [پس چگونه فرستادند؟] [بعدا نامه ای هم از طرف ایشان دریافت شد که در آن نوشته بودند که بدهکار شده بودم، جهت ادای آن بدهی از دوستم پول گرفتم. صلاح دیدم که مقداری از آن پول را برای شما نیز بفرستم تا هم یک خرده ادای دین کنم و هم برای شما نیز پول ناچیزی بفرستم .

[برگرفته از خطبات محمود جلد 23 ص 402]

این نشانه ای از اخلاص و وفا و فداکاری شان بود.

سپس در جایی حضرت مصلح موعود رضی الله عنه زمان حضرت مسیح موعود علیه السلام را به تصویر می کشند که وقتی ایشان ادعا کردند که مسیح موعود هستند و از این لحاظ پیامبر و رسول نیز می باشند و این مقام را در اثر غلامی و پیروی حضرت پیامبر ﷺ کسب کردند نه با لیاقت خودشان. اما باز اغلب مسلمانان مخالف شان گشتند و تاکنون نیز مخالف هستند. حضرت مصلح موعود می نویسند: آن حضرت علیه السلام تمام ادیان را به چالش کشیدند لذا هم مسیحی و هم هندو از معاندان شان گشتند و جهت خواری و تذلیل حضرت مسیح موعود علیه السلام تلاش های فراوانی نمودند. شکایت هایی علیه ایشان در دادگاه ها ترتیب دادند و به سبب آن، ایشان علیه السلام حتی بعضی اوقات سه ماه پیوسته بجز تعطیلات رسمی دولت، هر روز در دادگاه حاضر می شدند و در دادگاه چند ساعت می ایستادند. یک روز قاضی به سبب کینه، اجازه نداد آن حضرت آب را هم بنوشند. حضرت مصلح موعود می فرمایند: ما امروز این سخنان را فراموش کرده ایم اما آن زمان این امور برای مخلصان بسیار مایه آزمایش بود چون آنها از طرفی این وعده ی خدا را می شنیدند که پادشاهان از لباس برکت خواهند جست و منکران تو در جهان از ملت های بی ارزش خواهند گشت اما از طرف دیگر می دیدند که یک قاضی معمولی که چهارصد - پانصد روپیه حقوق می گرفت، ایشان را وادار می کرد که بایستند و اجازه ی آب خوردن هم نمی داد و آنقدر می ایستادند گهگاهی اوقات سرشان گیج می رفت و پاهایشان خسته می شد. افراد ضعیف الایمان مورد آزمایش قرار می گرفتند که آیا این همان کسی است که خداوند متعال نسبت به او وعده هایی داده است. خلاصه این هم یکی از آزمایش ها بود. برای بعضی ها به علت بیچارگی آزمایش بود و برای بعضی ها ایمانشان اقتضا می کرد که چنین مخالفانی را

بکشند. حضرت مصلح موعود می فرمایند که هنوز آن منظره را به خاطر دارم که روزی قرار بود قاضی راجع به قضیه ای حکمی اعلام کند. از اعضای جماعت، فردی به نام پروفیسور معروف بود. وی قبل از پذیرش احمدیه، ورق بازی می کرد یعنی قمار بازی می کرد. آدم باهوشی بود و از راه قماربازی چهارصد - پانصد روپیه ماهیانه در می آورد اما بعد از پذیرش احمدیه قماربازی را ترک کرد [در این جریان، برای احمدی ها نصیحتی است، اگر قبلا به قماربازی عادت داشت بعد از گرویدن به احمدیه آن عادت را رها کرد]. و یک مغازه ی معمولی باز کرد. وی به حضرت مسیح موعود علیه السلام عشق می ورزید و در اثر این عشق فقر و ناداری را با تمام اخلاص تحمل می کرد. حضرت مصلح موعود رضی الله عنه مثالی از اخلاصش را تعریف می کنند و می فرمایند: وی در لاهور مغازه ای باز کرد و به مشتری ها تبلیغ می کرد و اگر مشتری سخن ناشایستی درباره حضرت مسیح موعود علیه السلام می گفت؛ با وی دهن به دهن می شد و دعوا می کرد. روزی خواجه کمال الدین بابت این رفتارش در خدمت حضرت مسیح موعود علیه السلام شکایت کرد. حضرت مسیح موعود علیه السلام با مهر و محبت به آقای پروفیسور فرمودند: جناب پروفیسور به ما دستور داده شده است که نرمی پیشه کنیم. خداوند متعال این تعلیم را داده است. حضرت مسیح موعود علیه السلام وی را پند و نصیحت می دادند و چهره وی سرخ می گشت اما وی به خاطر ادب، در میان سخنان حضرت مسیح موعود علیه السلام چیزی به زبان نیاورد اما بعد از شنیدن تمام سخنانشان گفت: من نمی توانم این نصیحت را قبول کنم. اگر کسی به پیر و مرشد شما یعنی حضرت پیامبر ﷺ کلمه ی بدی بگوید، شما حتی برای مباحله با آن آماده می شوید و کتاب هایی را تالیف می کنید اما به ما می گویند که اینان اگر به مرشد ما دشنام دهند ما ساکت بمانیم]. حضرت مصلح موعود می فرمایند [ظاهرا این بی ادبی بود اما عشقش از پس این بی ادبی هم پیداست]. به هر حال سخن از دادگاه و اعلام حکم دادگاه بود [هنگامی که ساعت اعلام حکم دادگاه نزدیک آمد، مردم یقین داشتند که قاضی به حتم به سبب کینه حضرت مسیح موعود علیه السلام را مجازات می کند و بعید نیست که در مجازات آن حضرت را زندانی کند. احمدی های مخلص برای لحظه ای هم نمی توانستند تصور کنند که ایشان علیه السلام زندانی می شوند. آن روز از سوی دادگاه برای نگهبانی تدارک زیادی دیده شده بود] یعنی پلیس زیادی جمع شده بود [هنگامی که حضرت مسیح موعود علیه السلام در اتاق دادگاه تشریف بردند، دوستان نگذاشتند که پروفیسور هم در اتاق دادگاه وارد شود، چون وی طبع تندری داشت. جناب پروفیسور سنگ بزرگی در سایه ی درخت پنهان کرده بود. حضرت مصلح موعود می افزایند: وی مثل دیوانه جیغ زد و با صدای بلند گریه کرد و به یکباره به سمت درخت دوید و سنگ را از آنجا برداشت

و به سوی اتاق دادگاه شتافت. اگر اعضای جماعت جلودارش نمی شدند، ممکن بود سر قاضی را خورد کند و می پنداشت که قاضی به حتم مجازات می کند لذا نسبت وی به ضربه زدن به قاضی همت گماشت.

[برگرفته از خطبات محمود جلد 15 ص 66-67]

در این اوضاع، بعضی افراد اینگونه عکس العمل نشان می دهند و ضعیف الایمان و مرتد می شوند و ایمان مخلصان، قوی تر می گردد. اما افراد احساساتی همانند جناب پروفیسور که کمی تندمزاج هم بود به فکر انتقام می افتند. اما اسوه و تعلیم حضرت مسیح موعود علیه السلام برای ما دستور العمل است همیشه باید آن را مدنظر داشته باشیم و صبر و بردباری را پیشه کنیم. امروز نیز چنین رویدادهایی حادث می شود. سرانجام کار همان اتفاق خواهد افتاد که خداوند متعال خبر داده است و کسانی که صبر و دعا می کنند، این منظره ها را مشاهده خواهند نمود.

برخی از افراد درباره بعضی روزها فکر می کنند که بعضی از آنها خوبند و بعضی نحس. در فلان روز باید سفر کرد و در فلان روز نباید سفر کرد. و بعضی در این باره سوال می کنند و از من هم می پرسند. در پاسخ آن، مقتبسی از کلام حضرت مسیح موعود علیه السلام و حضرت مادر جان تقدیم می گردد. حضرت مصلح موعود نوشتند که حضرت مادر جان مرا از مسافرت در روز سه شنبه و در دیگر روزها منع کردند. ایشان شاید خوابی دیده بودند یا متوهم شده بودند که حضرت مصلح موعود به این خاطر این را نوشتند. در حقیقت تمام روزها برابرند. ایشان با ارجاع به حضرت مسیح موعود علیه السلام نیز این مسئله را توضیح دادند و فرمودند: کسی به من گفت که شما با ارجاع به حضرت مسیح موعود علیه السلام روزی را نحس قرار داده اید. کسی به حضرت مصلح موعود گفت: خود شما در مراسمی گفته بودید که راجع به نحس بودن روز سه شنبه به حضرت مسیح موعود شاید وحی شده بود یا علت دیگری داشت که ایشان روز سه شنبه را دوست نمی داشتند. حضرت مصلح موعود می فرمایند: من یک روایت را شرح دادم، نگفته ام که روز سه شنبه نحس است. به حضرت مسیح موعود علیه السلام چنین روایتی نسبت داده می شد لذا گفتم که اگر به فرض قبول هم بکنیم که این روایت درست است در آنصورت ممکن است به سبب این که قرار بود ایشان روز سه شنبه فوت کنند لذا به ایشان وحی شده باشد. اما بعضی افراد این امر را که تنها مخصوص حضرت مسیح موعود علیه السلام بود، به عنوان قانون قرار دادند و روز سه شنبه را نحس شمردند در حالی که از نظر خداوند متعال نحس قرار دادن چیزی، نادانی بزرگی است. و اگر آن روایتی که به حضرت مسیح موعود علیه السلام نسبت

داده می شود، درست باشد، در آنصورت منظور از آن نحوست این است که وفات شان روز سه شنبه قرار بود . و الا خداوند متعال تمام روزها را پربرکت قرار داده است و در سایر روزها صفات خود را جلوه داده است . به این دلایل، اگر روایتی ضد آن باشد، در آن صورت می گوییم که شنونده اشتباه متوجه شده است ما نمی توانیم چنین روایتی را قبول کنیم . یا می گوییم که هر انسان به سبب بشر بودنش دچار توهم می گردد ممکن است که چنین توهمی به علت دهشت از روز سه شنبه به حضرت مسیح موعود علیه السلام لاحق شده باشد اما نمی توانیم بگوییم که این روز نحس است . در باره این روایت، ما یا راوی را دروغگو قرار می دهیم یا می گوییم که شاید حضرت مسیح موعود علیه السلام به اقتضای بشر بودنش این روز را درباره خود نحس قرار دادند . حضرت مصلح موعود می فرمایند که حقیقت این مسئله همین است و این مسئله را خداوند متعال بیان کرده است که تمام روزها پربرکت هستند اما بدبختانه مسلمانان روزها را نحس قرار می دهند و در اثر آن، آن روزها مورد نحوست و ادبار قرار گرفته اند.

[برگرفته از الفضل 21 سپتامبر 1960 ص 3-2 جلد 14/49 شماره 217]

بعضی افراد در اظهار فروتنی و شکست نفسی خود افراط می کنند و بعضی بر نظریات خود بیش از حد استوار و محکم می باشند . حضرت مصلح موعود رویدادی را عنوان می کنند : به خاطر دارم در زمان حضرت مسیح موعود علیه السلام فردی به نام حافظ محمد در پیشاور زندگی می کرد، وی حافظ قرآن و در دین بسیار سختگیر بود به نظرم در گذشته اهل حدیث بوده است چون در دین بسیار سختگیر بود . یکبار وی به جلسه سالانه قادیان آمد و هنگامی که از قادیان بر می گشت، میان راه سر صحبت راجع به خشیت الهی باز شد . کسی گفت که شأن خداوند متعال بسیار بلند است ما که به کلی حقیر و ذلیل هستیم . نمی دانیم آیا خداوند متعال نمازهای مان را قبول می کند یا نه . روزه های مان را نیز قبول می کند یا نه، زکات و حج مان را قبول می کند یا نه . کس دیگری هم این سخنان را تایید کرد و گفت من که چندین مرتبه به این فکر می افتم که آیا مومن هستم یا نه . آقای حافظ پیشاوری آنجا نشسته بود، و سخنانشان را گوش می داد، وی از فردی که گفته بود که نمی دانم مومن هستم یا نه، پرسید : تو خودت را چه می پنداری مومن یا غیر مومن . وی گفت که من با یقین کامل که نمی توانم بگویم که مومن هستم یا نه . جناب حافظ گفت : اگر اینطور است از امروز من در امامت تو نماز نمی خوانم . دیگران به وی گفتند که جناب حافظ ! سخنانش درست است که ایمان، مقام بسیار بالایی است؛ جناب حافظ در پاسخ، گفت : پس امروز به بعد من در اقتدای هیچکدام از

شما نماز نمی خوانم. خلاصه این دوستان به پیشاور رسیدند و آنجا جناب حافظ نماز جماعت را ترک کرد و نماز فردی می خواند. وقتی علت فردی خواندنش را جویا شدند، گفت: شما که خودتان را مومن هم نمی پندارید، چگونه به اقتدای شما نماز بخوانم. هنگامی که مسئله عمیق شد، راجع به این قضیه به حضرت مسیح موعود علیه السلام اطلاع داده شد. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند: حق با جناب حافظ است. اما این درست نیست که فردی که از سر فروتنی بگوید که مومن نیستم نباید به اقتدایش نماز خواند، این فرد اشتباه کرده بود که نماز جماعت را ترک نمود؛ چون آنها که مرتکب کفری نشدند. بر دوستان جماعت ما لازم بود که نسبت به خود، حسن ظن می کردند و تا جایی که مسئله تلاش و تقلا است، بر انسان فرض می باشد که تلاش خود را ادامه دهد و در نیکی ها پیشرفت کند. اما انکار مومن بودن، روش نادرستی است.

[تعلق بالله انوار العلوم جلد 23 ص 144-145]

این روزها در فصل تابستان در اروپا افراد لُخت، بیش از حد به چشم می خورند در حالی که خداوند متعال لباس را مایه زینت قرار داده است. اما امروزه در جامعه می بینیم که لختی و برهنگی مد شده است. در روزهای گذشته خبری آمده بود که عده ای از خانم های مسلمان دوچرخه سواری می کردند، هنگامی که احساس گرما کردند، لباس خود را در آوردند. گویا اکنون آن زمانه ای شده است که نپوشاندن برخی اعضای بدن برای مسلمانان نیز از نظر اخلاقی عیب ندارد. در حالی که اغلب مسلمانان از نظر اخلاقی این چیز را عیب می شمردند. در زمان حضرت مصلح موعود رضی الله عنه برهنگی نسبت به امروز هفتاد یا شاید هشتاد درصد کمتر بود اما ایشان نظر یک هنرمند نقاش که عکس هایی می کشید، را نوشته اند که آن مصور سرشناس انگلیسی مقاله ای نوشته است و در آن زنان را مورد خطاب قرار داده است. ایشان رضی الله عنه نوشتند که امروزه در میان زنان اروپا رایج است که بدنشان را لخت می کنند. این مصور انگلیسی می نویسد که من به عنوان یک مصور آنقدر به بدن های مردان و زنان نگاه می کنم که دیگران نمی کنند بنابراین من به عنوان کارشناس پیشنهاد می کنم که بدن برهنه موجب زینت و زیبایی نمی شود بلکه گاهی اوقات چنین زنی در چشم مرد زشت می نماید. لذا اگر زنان به این خاطر لخت می شوند که از بدنشان تعریف و تحسین شود، این عملشان به جای تعریف و تحسین موجب نفرت و بیزارگی می گردد. حضرت مصلح موعود رضی الله عنه می فرمایند که این نظر کارشناسی است که در اروپا زندگی می کند و این نظرش بسیار متین و معقول است.

همچنین مردها نیز لباس های عجیب و غریبی می پوشند که باعث می شود وقار خود را از دست دهند و زشتی شان نیز نمایان می گردد لیکن امروزه اگر چهار نفر بنام آزادی جمع می شوند و اظهار نظر می کنند، به آن اظهار نظر بیهوده بها داده می شود و به سبب آن جامعه بطور کلی دچار انحطاط اخلاقی می گردد. هفتاد هشتاد سال پیش این اظهار نظر منصفانه یک نقاش بود. چه بسا نقاش امروزی هم نتواند اظهار نظر واقعی خود را بیان کند. اندیشه و اعتقاد خود را بیان کند و نه فقط یک نقاش بلکه هیچ کس جرأت بیان آن را ندارد و به همین دلیل است که انحطاط اخلاقی در حال وقوع است. نماد زیبایی برهنگی محسوب می شود.

پس بخاطر داشته باشیم که نماد زیبایی برهنگی و یا حالت ظاهری نمی باشد بلکه چیز دیگری است. حضرت مصلح موعود در این رابطه مباحثه دو تن از صحابه حضرت مسیح موعود علیه السلام را بیان داشته اند. ایشان می فرمایند که ’یکبار در زمان حضرت مسیح موعود علیه السلام بین حضرت خلیفه اول رضی الله عنه و مرحوم آقای مولوی عبدالکریم رضی الله عنه در مورد این موضوع مباحثه ای رخ داد. حضرت خلیفه اول رضی الله عنه می فرمودند تشخیص زیبایی کار آسانی نیست. هر کس نمی تواند میزان واقعی زیبایی را تشخیص دهد. فقط یک طبیب می تواند تشخیص دهد که چه کسی زیبا است و چه کسی زشت. اما آقای مولوی عبدالکریم می فرمودند این کار سختی نیست. هر انسانی با چشم خود می تواند زیبایی را بشناسد. با یک نگاه گذرا می تواند تشخیص دهد. نقطه نظر حضرت خلیفه اول این بود که بدون شک هر نگاهی زیبایی را از نظر خود تشخیص می دهد اما اغلب در این شناخت، اشتباهاتی صورت می پذیرد و فقط یک طبیب می تواند در یابد که در واقع چه کسی زیبا است و چه کسی فقط از لحاظ ظاهری زیبا نشان می دهد. در حین گفتگو حضرت خلیفه اول فرمودند آیا بنظر شما در این جمع مردی است که زیبا باشد. ایشان [آقای مولوی عبدالکریم] نام یک جوانی را برد که بصورت اتفاقی آنجا حضور پیدا کرده بود. گفت که بنظر من این مرد جوان زیباست. حضرت خلیفه اول فرمودند که بنظر شما او زیبا است اما در واقع استخوان هایش ناقص هستند. با دیدن صورت او، ایشان این موضوع را تشخیص دادند. سپس ایشان [حضرت خلیفه اول] او را نزد خود فرا خواندند و فرمودند جوان پیراهن خود را بالا ببر. او پیراهن خود را بالا کشید و یک صحنه وحشتناک از استخوان بندی او جلوی دیدگان قرار گرفت که آقای مولوی عبدالکریم فرمودند لا حول ولا قوة الا بالله. من که خبر نداشتم در استخوان بندی او همچنین نقصی وجود دارد. من با دیدن چهره او را زیبا می پنداشتم‘.

پس زیبایی ظاهری بعضی ها، عیان است اما در باطن نمی شود آن را زیبایی گفت و اینکه اگر خداوند در جهت پوشاندن بعضی از زشتی ها دستور پوشیدن لباس را داده، به این خاطر است که مقداری از آراستگی انسان برقرار بماند. ولی انسان دارد از همین امر فاصله می گیرد.

حضرت مصلح موعود رضی الله عنه در مورد شخصی بیان فرمودند که آن شخص در رابطه با اوقات سحری نظر خاص خود را داشت ولی خداوند نیز او را با روش جالبی راهنمایی کرد. می فرمایند که "شخصی در جماعت ما بعنوان فیلسوف معروف بود. اکنون او وفات یافته است، خدا رحمتش کند". می فرمایند که [درباره هر مطلبی مزاح می کرد و بعضی از مزاح هایش بسیار قشنگ بود. به همین خاطر به او فیلسوف می گفتند چون در هر موضوعی یک نکته جدید را پیدا می کرد. روزی صحبت درباره روزه گرفتن بود. او گفت آنها] یعنی آخوندها و یا آنهايي که در امور فقهی تخصص دارند [مسخره بازی در آورده اند که می گویند که اگر در خوردن سحری اندکی دیر شد، روزه باطل می شود. چه اشکالی دارد که اگر کسی که دوازده ساعت گرسنگی کشیده، تا پنج دقیقه دیرتر سحری بخورد. آخوندها فوری فتوا صادر می کنند که روزه او باطل شده است. خلاصه در این مورد بسیار به بحث پرداخت. صبح روز بعد با حالت نگرانی نزد حضرت خلیفه اول آمد]. این موضوع مربوط به زمان حضرت مسیح موعود علیه السلام بود [ولی چون درس وغیره را حضرت خلیفه اول برگزار می کردند، بنابراین مردم اکثراً در جلسات ایشان حضور پیدا می کردند. بلا فاصله پس از ورود گفت امشب بسیار مورد سرزنش قرار گرفتم. ایشان فرمودند چه شده است؟ گفت: شب گذشته من بحث می کردم که آخوندها مسخره بازی درآورده اند که اگر کسی اندکی در سحری خوردن دیر کند، روزه او باطل می شود. من گفتم کسی که دوازده ساعت یا چهارده ساعت گرسنگی کشیده است، چه اشکالی دارد که پنج دقیقه دیرتر سحری بخورد. پس از این مباحثه من به خواب رفتم. در خواب دیدم که ما ریسمان بسته ایم. آن فیلسوف بافنده بود. به همین خاطر در خواب هم مطالب را نسبت به شغل خود دیده بود]. طناب و نخ که برای پارچه بافی مورد نیاز است، ایشان می گوید [پایه ها را به هر دو طرف بستم و ابتدا ریسمان را به یک پایه بستم و بعد برای بستن ریسمان به سمت پایه دوم رفتم. وقتی به نزدیکی پایه دوم رسیدم، به اندازه دو بند انگشت فاصله مانده بود که ریسمان کم آمد. من چندین بار ریسمان را کشیدم تا به پایه برسم ولی موفق نشدم و پنداشتم که تمام نخ من در خاک افتاده و از بین رفته

است. به همین خاطر من شروع کردم به داد و فریاد کردن که ای مردم به داد من برسید. بخاطر دو بند انگشت ریسمان من از بین رفت]. آن نخ داشت خراب می شد [و در حین این داد و فریاد از خواب بیدار شدم. وقتی بیدار شدم به این موضوع پی بردم که خداوند از این طریق این مسئله را به من تفهیم کرده است که اگر بخاطر دو بند انگشت ریسمان خراب می شود پس پنج دقیقه برای سحری خوردن در روزه نیز اهمیت دارد. با این وجود چطور ممکن است روزه صحیح بماند“.

[تعلق بالله -انوارالعلوم جلد 23 صفحه 177 الی [178]

در سرشت انسان است که وی نمی تواند تنها بماند. او حتماً به کسی وابستگی پیدا می کند. این موضوع را حضرت مصلح موعود در جایی این گونه شرح داده اند که ” حضرت مسیح موعود علیه الصلوٰه والسلام می فرمودند که در یک مجلس صحبت از این بود که آیا کسی نان گندم را خورده است؟ در آن زمان مردم اکثراً نان ارزن، ذرت و جو را می خوردند. گندم به ندرت یافت می شد و اگر می فهمیدند که کسی گندم دارد، سبک ها به زور آن را می بردند. تمام افراد حاضر گفتند که ما نان گندم نخورده ایم. فقط یک نفر گفت که نان گندم بسیار خوش مزه است. بقیه افراد از او پرسیدند که آیا تو نان گندم خورده ای؟ او گفت که من خودم نخورده ام اما یک نفر که داشت نان گندم می خورد را دیده ام. او با رغبت و لذت آن نان را می خورد و من فهمیدم که نان گندم بسیار خوش مزه است]. الفضل 17 فوریه 1955 صفحه 3 از جلد 9/44 شماره [41] فرمودند که بعضی افراد علاقه زیادی به غذا خوردن دارند. سپس می فرمایند که [بعضی از افراد علاقه زیادی به خوردن مرغ دارند. آقای چوهدری ظفر الله خان از دوستان ایام خرد سالی من هستند. ایشان علاقه زیادی به ران مرغ داشت. حضرت مسیح موعود علیه السلام نیز ران مرغ را دوست داشتند. و در مورد یکی از دوستان که وفات یافته بود می فرمایند که او همیشه می گفت اگر کسی در تمام عمرش ران مرغ نصیبش شود دیگر چه می خواهد. اما در هر حال] حضرت مصلح موعود می فرمایند که [من دوست ندارم] و دلیل دوست نداشتن را مشکلی در دندان ها بیان فرمودند. فرمودند که [در هر حال بعضی از افراد به چیزهای خاصی علاقه دارند و اگر آن چیزها را بدست آورند بسیار خوش شانس هستند. اما آن چیزها بسیار معمولی و بی ارزش هستند و دیگر این که برای بدست آوردن آنها انسان به هزاران چیز دیگر نیز نیازمند می شود لیکن در این هیچ شکی نیست که اگر ما به خداوند اعتقاد داشته باشیم و اگر خداوند را بدست آوریم، آن وقت است بطور قطع انسان می تواند بگوید که بعد از آن به چیز دیگری نیاز ندارم .

حضرت مسیح موعود علیه السلام در خصوص یافتن خداوند اکثراً گفتار یکی از عارفان را به زبان پنجابی بیان می فرمودند که یا خود را با کسی وصل کن و یا کسی دیگر تو را زیر چتر خود جای دهد. یعنی زندگی این دنیا به این نحو است که در آن چاره ای نیست جز اینکه که یا تو با کسی همدم شوی و یا کسی با تو همدم شود. حضرت مصلح موعود می فرمایند منظور از آفریدن از "طین" همین می باشد [که انسان از گل آفریده شده و مطابق آن خود را شکل می دهد].

این چیز در سرشت انسانی است که می خواهد از آن کسی باشد یا کسی از آن او باشد. بنگرید، هنوز کودک به سن بلوغ نمی رسد که در دلش علاقه ای موج می زند که از آن کسی بگردد. چندین سال بعد به بلوغ می رسد. دختران خرد سال را می بینید که هنگامی که بازی می کنند، می گویند این عروسک پسر یا دختر من است، و این دختر مال توست. سپس مراسم ازدواج آن پسر و دختر عروسک را برگزار می کنند سپس به تقلید از مادران خود که آنها را نوازش و بغل می کنند و شیر می دهند، عروسک ها را بغل و نوازش می کنند و در آغوش می گیرند. پس این صحنه در هر اجتماعی به چشم می خورد زیرا دلشان می خواهد ما از آن کسی باشیم یا کسی از آن ما باشد. بدینسان پسران را ببینید تا وقتیکه ازدواج نمی کنند، همه وقت به مادرانشان می چسبند و بعد از عروسی به همسرانشان. پس خداوند به این مطلب اشاره نموده می فرماید: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ که در سرشت انسان ماده ای نهاده ایم که می خواهد از آن یکی باشد .

[برگرفته از تعلق بالله – انوارالعلوم ج 23 ص 136-137]

بدون این تعلق، دلش آرام نمی گیرد و بهترین راه از آن کسی بودن اینست که انسان از آن خداوند گردد تا دین و دنیا هر دو را به دست آورد و برای آن تلاش کند .

سپس حضرت مصلح موعود سطح عشق و رابطه با خدا را ذکر نموده می فرمایند: گرچه مثلی است از دیوانه ای که دیگر فوت شده است و استاد هم بود و در مدرسه تدریس می کرد بعدها مدعی نبوت هم شد. در هر حال از این مثل، وضع دیوانگی روشن و آشکار می گردد. نامش آقای مولوی یار محمد بود و به حضرت مسیح موعود علیه السلام آنچنان محبتی داشت که در اثر آن، رنگ جنون بر وی غلبه کرد. ممکن است مغزش از پیش عیبی داشته باشد اما این را می دیدیم که هر پیشگویی حضرت مسیح موعود علیه السلام

را به خود منسوب می کرد. سپس جنونش تا این حد پیشرفت کرد که به آرزوی نزدیک تر شدن به حضرت مسیح موعود علیه السلام، گاهی حرکت هایی می کرد که درست و شایسته نبود. بطور مثال در حین اقامه نماز می خواست به جسم حضرت مسیح موعود علیه السلام نوازش کند. حضرت مسیح موعود علیه السلام با توجه به وضعیتش بعضی افراد را مامور کرده بودند که در روزهای شدت مریضی اش، مواظب باشند که پشت سرشان ننشینند. حضرت مسیح موعود علیه السلام عادت داشتند زمانی که گفتگو یا سخنرانی می کردند دست خود را به سوی ران خود طوری می آوردند که آهسته به ران می زدند. وقتیکه حضرت مسیح موعود علیه السلام اینطوری دست تکان می داند آقای مولوی یار محمد به شوق عشق بی درنگ نزد حضرت مسیح موعود می رسید. و هنگامی که یکی می پرسید چرا این کار را کردی؟ می گفت حضرت مسیح موعود علیه السلام به من اشاره کردند.

[بر گرفته از خطبات محمود جلد 15 ص 531-532]

پس حضرت مصلح موعود این مثال را بیان نموده، می فرمایند که این حالت عشق و دیوانگی است که وقتی توجه داده نمی شود [انسانی که تا حد جنون عشق می ورزد] آنگاه نیز حرکت دست را اشاره ای به فرا خواندن خود، تلقی می کند ولی ما که مدعی عشق الهی هستیم باوجود اعلام آشکار خداوند متعال مبنی بر اینکه به سوی نماز بشتابید و به سوی رستگاری بیابید، را ارج نمی نهیم و نه به سوی نمازها می شتابیم و نه مرتب به نمازهای جمعه می رویم.

[بر گرفته از خطبات محمود ج 15 ص 531-532]

پس هر احمدی باید به این مطلب توجه کند و به دعوت آشکار خداوند متعال لبیک گفته، مانند مجذوب یا عاشق شتابان جلو بیاید و سعی مستمر کند که مساجد را آباد نگه دارد. امروزها تعطیلات است لذا فرزندان هم والدین خود را برای نماز می آورند اما بعد از پایان تعطیلات به مرور زمان، حضور شان در مساجد کمتر می شود. بنابراین یادآوری می کنم. خداوند متعال به ما توفیق دهد که هم از نمازهای خویش محافظت کنیم و هم حق اقامه نماز را بجا آوریم.